

ناتو و جنگ طولانی علیه جهان سوم

پاول وارگان



به من می‌گویند: بخور، بنوش، و شاد باش از آنچه داری

اما چگونه می‌توانم بخورم و بنوشم، وقتی که آن را که از جنگ گرسنه ای در آورده ام، و لیوان

آب من از آن کسی است که تشنه است؟

با این حال می‌خورم و می‌نوشم. ۱

برتولت برشت از قطعه شعر برای آیندگان

دو محور ضدانقلاب

برای اولین بار در تاریخ طولانی سرمایه داری، مرکز ثقل اقتصاد جهانی با قاطعیت در حال حرکت به سوی شرق است. موازنه تجاری در حال حاضر به نفع چین است، و کشورهای جهان سوم برای پایان دوران هژمونی آمریکا آماده می‌شوند، دورانی که عدم توازن هایی را در نظام جهانی سرمایه داری به وجود آورد و به توسعه نیافتگی جوامع پسا استعماری دامن زد. حرکت های تکنیکی (در مقیاس بزرگ) که با این فرایندها بوجود آمدند لرزش های زمینی به سراسر جهان می‌فرستند. به اصطلاح "جهان غرب"، که با تسلط سرمایه در طی قرن ها بوجود آمده است، در مواجهه با فجایعی چون گرسنگی، فقر، و تغییرات زیست محیطی ناتوان است. در شرایطی که قدرت های استعماری قدیم از بسیج توان اقتصادی شان برای بهبود جامعه عاجز هستند (چرا که بسیج اقتصادی برتری مالکیت خصوصی را به چالش می‌کشد) همزمان منابع اقتصادی را در جهت محافظت از ثروت خصوصی منتقل می‌کنند. فاشیسم سر را بالا آورده است، و کشورهایایی که در پی شروعی تازه برای توسعه مستقل هستند مورد هدف قرار گرفته اند. بنابراین، نیروی حرکت دهنده ضد انقلابی جنگ سرد قدیم به قرن جدید انتقال یافته است، قرنی که یک بار دیگر، مثل گذشته سرشار از امید و ترس می‌باشد.

در قرن بیستم، ضد انقلاب استعماری در دو محور جغرافیایی بوقوع پیوست. یکی از آنها جنگ کشورهای غربی علیه امواج جنبش های آزادی بخش در شرق بود. در سال ۱۹۱۷، مردان و زنان با پیشانی های پر عرق و دست های پینه بسته قدرت را در روسیه تصاحب کردند. آنها به چیزی دست یافتند که هیچکس تا آن مقطع قادر به دستیابی نبود. آنها یک کشور صنعتی ساختند که نه تنها می توانست از استقلال که به سختی به آن دست یافته بودند دفاع کند، اما همچنین آن را به انسان هایی که زیر یوغ استعمار زندگی می کردند، بسط داد. آواز شیپور اکتبر در سراسر جهان شنیده شد. برای هوشی مینه، آن آواز مثل "خورشید نورانی... بر فراز پنج قاره" بود. مائو تسه تونگ گفت، آن آواز "امکانات وسیعی را برای رهایی مردم جهان بوجود آورد و راه های عملی را به سوی آن باز کرد." سالها بعد، فیدل کاسترو گفت که، "بدون شوروی، انقلاب سوسیالیستی کوبا غیرممکن بود." پابرهنه ها، مردم عامی، گرسنگان، و آنهایی که پشت شان از شخم زدن به درد آمده بود، فهمیدند که آنها هم می توانند بر علیه بی عدالتیهای استعمار به پا خیزند و پیروز شوند.

در سال ۱۹۱۹. لئون تروتسکی مانیفست بین الملل کمونیست برای کارگران جهان را نوشت، که پنجاه و یک نماینده در آخرین روز اولین کنگره کمونیست بین الملل آن را تصویب کردند. مانیفست جنگ جهانی اول را جنگی برای حفظ تسلط جهان استعمار بر انسانیت ارزیابی کرد

مردم کشورهای تحت استعمار بطور بی سابقه ای به جنگ جهانی اول در اروپا کشانده شدند. هندی ها، سیاهان، اعراب و مالآگاسی ها (بومی های ماداگاسکار) در سرزمین های اروپایی جنگیدند-برای چه؟ برای حق باقی ماندن به عنوان بردگان بریتانیا و فرانسه. هرگز پیش از این رسوایی حاکمیت سرمایه داری در مستعمرات به این روشنی ترسیم نشده بود؛ هرگز پیش از این مسئله برده داری استعمار با شدت امروز مطرح نشده بود.

اگر جنگ نمود رقابت امپریالیستی برای تقسیم غنائم استعمار بود، بنابراین وظیفه اصولی انترناسیونالیسم (طرفداری از وحدت ملت ها) ضربه زدن به امپریالیسم بود. این پیغامی بود که انقلابی هندی ام. ان. روی به کنگره دوم انترناسیونال کمونیست آورد. "سرمایه داری اروپا استحکام اش را عمدتاً از تصرفات استعماری بدست می آورد تا از کشورهای صنعتی اروپا،" او در تیز تکمیلی اش در باره سوال ملی و استعمار ۲ نوشت. از آنجا که سودهای عظیم طبقات حاکم امپریالیست با غارت سیستماتیک مستعمره ها میسر بود، آزاد کردن مردم تحت استعمار همچنین امپریالیسم را از بین می برد-چالشی که کارگران کشورهای سرمایه داری، که با غارت امپراتوری تغذیه می شوند، به آن تحقق نمی بخشند. روی نوشت، "طبقه کارگر اروپا فقط وقتی موفق به سرنگونی نظام سرمایه داری می شود که منبع سودهای آن در نهایت متوقف شود." بین الملل کمونیست با وقوف به این دخالت ها وظیفه سازماندهی دهقانان و توده های کارگری

(پرولتاریا) در مستعمرات را به عهده گرفت. از ضد امپریالیست های ملی گرا تا پان-اسلامیست ها، این گروه ها پیشتاز مبارزه انقلابی ضد استعماری را نمایندگی می کردند. شوروی "دست کمک به این توده ها" دراز می کند، وی. ا. لنین گفت، انقلاب اکتبر در بادبان های بلندشان می دمدم. ۳

به وجود آمدن یک کشور دشمن بر علیه تسلط سرمایه داری و استعمار برای قدرت های امپریالیستی قابل تحمل نبود. در سه دهه اول موجودیت اش، شوروی از یک مهاجم با یک مهاجم دیگر درگیر بود. در سالهای پایانی جنگ جهانی اول، امپراتوری آلمان فضا را برای قدرت های آنتانت، آمریکا و انگلستان در میان آنها، که از ارتش تزاری سفیدها در جنگ برای حفظ حاکمیت بورژوازی در روسیه حمایت کردند، باز کرد. بعد از آن هیتلر آلمان ظاهر شد. اگر اروپا متوجه شکل گیری جنبش نازی نشد، مردم تحت استعمار جهان به سادگی متوجه ریشه های گندیده آن شدند. در سال ۱۹۰۰، دبلیو. ئی. بی. دیو بویس اخطار داده بود که استثمار جهانی که تحت یوغ استعمار است برای "ایده آل های بزرگ عدالت، آزادی و فرهنگ" اروپا مهلک خواهد بود. پنجاه سال بعد، این اخطار با شدت و جدیت بوسیله ایمی سیزیر تکرار شد. او نوشت، "قبل از اینکه قربانی آن باشند،" اروپایی ها همدستان نازیسم بودند: "آنها نازیسم را تحمل کردند پیش از آن که نازیسم خود را بر آنها تحمیل کند... آنها آن را تبرئه کردند، چشم هایشان را به آن بستند، به آن مشروعیت دادند، چرا که، در آن مقاطع، تمرکز نازیسم روی مردم غیر اروپایی بود

جدا کردن فعالیت های هیتلر از پروژه طولانی استعمار اروپا یا آنچه که شهرک نشینی استعمار آمریکا از اروپایی ها به ارمغان برده بود غیرممکن است. هیتلر علنا آمریکا را به خاطر اینکه چگونه "میلیون ها سرخپوست را با کشاندن به آتش و خون به چند صد هزار نفر تقلیل داد، و حالا هرچه از آنها باقی مانده است را در قفسی تحت نظارت نگه داشته است" تحسین کرد. جنگ ویران کننده ای را که رژیم آلمان نازی شروع کرد در واقع در اندیشه استعمار کامل اروپای شرقی و اسارت مردم آن بود، تسخیر "شرق وحشی" هدف آلمان بود درست همانطور که شهرک نشین های آمریکا "غرب وحشی" را تسخیر کرده بودند. به این ترتیب، نازیسم سنت استعمار را بر علیه وعده رهایی توده های مردم که از اکتبر ۱۹۱۷ در شرف تکوین بود، به پیش برد-و به همین دلیل فیلسوف ایتال دومنیکو لوسوردو آن را اولین ضد انقلاب استعمار نامید.

هیتلر در سال ۱۹۳۵ گفت، آلمان به عنوان "خاکریز غرب بر علیه بلشویسم" ۴ قرار می گیرد

دقیقا از آنجا که فاشیسم وعده ی حفظ ساختار مالکیت سرمایه داری را داد، غرب راغب و غیر اصولی در مقابله با فاشیسم قبل، در خلال، و بعد از جنگ باقی ماند. انگلستان خیزش بنیتو موسولینی را از آغاز تامین مالی کرده بود و وینستون چرچیل علنا همدردی اش را برای فاشیسم به عنوان یک ابزار بر علیه تهدیدات کمونیسم ابراز کرد. در آمریکا، هنری اس. ترومن کوچکترین تلاشی برای پنهان کردن فرصت طلبی توام با بدبینی آمریکا که هنوز مشخصه استبلیشمنت (نظام) امروز آمریکاست، نکرد. "اگر ما می بینیم که آلمان در حال پیروزی است، ما باید روسیه را کمک کنیم. و اگر روسیه در شرف پیروزی است، ما باید به آلمان

کمک کنیم و به این ترتیب بگذاریم تا آنجا که امکان دارد یکدیگر را بکشند،” رئیس جمهور آینده آمریکا این گفت، که باعث مرگ ۲۷ میلیون نفر از (Operation Barbarossa) را در آغاز عملیات بارباروسا مردم شوروی می شود. نیویورک تایمز بعد از این “طرز برخورد” به عنوان زمینه ای برای یک “سیاست قوی” برای رئیس جمهور تجلیل کرد. آن طرز برخورد قوی شامل اولین و تنها استفاده از تسلیحات هسته ای در تاریخ بود- “چکشی” بر علیه شوروی، تصویری که ترومن از آن بمب ها ارائه داد. خاکستر برخاسته از هیروشیما و ناگاساکی جنگ سرد را برای چندین دهه رنگ آمیزی کرده، و معماران آن را با وعده قدرت مطلق سرمست کرد. در سال ۱۹۵۲، ترومن در اندیشه دادن اتمام حجت (اولتیماتوم) به شوروی و چین بود: تمکین، یا به آتش کشیدن همه کارخانه های صنعتی از استالینگراد تا شانگهای. در آن سوی آلن بروک، رئیس کارمندان دولتی (Sir) اقیانوس اطلس، چرچیل هم از تابش اتمی شادمان بود. سر امپراتوری بریتانیا، در دفتر خاطراتش نوشت که چرچیل “خود را قادر به حذف کل مراکز صنعتی روس” می دید. با پیدایش بمب اتم، برتری سفیدپوستان به برتری قدرت منجر شد. ۵

تهدید نابودی از جانب غرب، شوروی را به تسریع دادن به برنامه اتمی خود سوق داد، که توام با هزینه ای گزاف برای پروژه سیاسی خودش بود. شوروی در نهایت توازن نظامی با آمریکا را بوجود آورد، اما محدودیت های تحمیل شده به خاطر رقابت های نظامی پیشرفت اجتماعی اش را محدود کرد. فشارهای اقتصادی و سیاسی بر کشور جوان شوروی افزایش پیدا کرد. این فشارها “دکترین مهار” جرج تنن را وسعت داده و تقویت می کرد-دکترینی با برنامه های بزرگ که برای ایزوله و محدود کردن شوروی در “گسترش کمونیسم” در سطح جهان طراحی شده بود. در برخورد با تضادهای جدیدی که از طریق نظامی به خاطر ترس نابودی متقابل نمی توانستند حل شوند، سیاست آمریکا هدفش در جهت “افزایش فشارهای عظیم” بر حکومت شوروی در “تشویق گرایش هایی که منجر به از هم پاشی شوروی یا تضعیف قدرت شوروی شود،” ۶ بود.

در اواخر دهه ۱۹۸۰، به خاطر تضادهای موجود در روند سوسیالیسم، فشارهای مادی، سیاسی، و ایدئولوژیک بر حاکمیت سوسیالیستی غیر قابل تحمل شد. شاید تحت تاثیر اعتقاد ساده نگرانه به تشنج زدایی با غرب، دولت میخائیل گورباچف در روندی که حزب کمونیست شوروی را به حاشیه راند رفرم هایی را معرفی کرد و راه را برای استحکام اپوزیسیون در کنار بوریس یلتسین هموار کرده و در نهایت باعث از هم پاشی شوروی شد. در این مسیر دشوار مردم شوروی بهای سنگینی را پرداختند-بهایی که به ویژه در روسیه بسیار شدید بود. در دهه ۱۹۹۰، مردم روسیه سقوط عمیقی را در استاندارد زندگی تجربه کردند چرا که داراییهای عمومی به تصرف بورژوازی که خود را برای سرمایه مالی غرب عزیز کرده بود، در آمد. تولید ناخالص ملی روسیه تا ۴۰ درصد سقوط کرد. ورودی های صنعتی اش پنجاه درصد کاهش پیدا کرد، و دستمزد واقعی اش به نصف آنچه که در سال ۱۹۸۷ بود رسید. تعداد فقرا در سال ۱۹۸۷-۱۹۸۸ از ۲.۲ میلیون نفر به ۷۴.۲ میلیون نفر در دوسال ۱۹۹۵-۱۹۹۳ رسید-یعنی از ۲ درصد جمعیت به ۵۰ درصد

در طول فقط پنج سال ۷ امید به زندگی در مردها ۵ سال و در زنان ۳ سال کاهش پیدا کرد، و میلیون ها نفر تحت سلطه رژیم خصوصی سازی و شوک تراپی بین سال های ۱۹۸۹ و ۲۰۰۲ جان خود را ازدست دادند. ۸ در مقطع فروپاشی و فساد، نیم میلیون زن روسی به قاچاق بردگی جنسی کشانده شدند. ۹ در حالی که ابزار استعمار غرب شروع به نفوذ به هر شکاف، درز، و روزنه ای می کرد، داستان های مشابهی در کشور پهناور شوروی نمایان می شد. نکته جالب این است که این مقطع تنها دوره بود که روسیه دوست غرب محسوب می شد.

حمله بر علیه شوروی یک محور از جنگ بر علیه رهایی انسان بود. محور دیگر، وقتی که آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم به عنوان هژمون جهانی ظهور کرد، در حال آماده شدن بود. جنگ سردی که بین ملل شرق و غرب در میدین جنگی اروپا ناتمام باقی مانده بود، تبدیل به حمله تاریخی شمال بر علیه جنوب شد. از کره به اندونزی، افغانستان به کنگو، گواتمالا به برزیل، ده ها میلیون انسان زندگی خود را در نبردی که نیروهای مردمی را در مقابل امپریالیست متحول که هیچ گونه مخالفتی را با فعالیت های در رابطه با دسترسی به منابع شان را تحمل نمی کرد، از دست دادند. اگر آمریکا و متحدانش نتوانستند شوروی را در یک برخورد نظامی مستقیم شکست دهند، آنها خشونت مفرط را، در خدمت یک استراتژی بزرگ، از اعمال کردند، که در پی ایجاد "چیزی به جز قدرت برتر" ۱۰ نبود. همانطور که تاریخ دان انگلیسی، اریک هوبسبان نوشت، خشونت-هم واقعی و هم تهدید به آن-اگر در این عصر اتخاذ شود می توان "آن را بطور معقولانه ای جنگ جهانی سوم، اگرچه جنگی ویژه، در نظر گرفت"؛ با ظهور بمب اتم، نواحی سرد این جنگ جهانی گاه تهدید به خشکاندن ریشه بشریت می کردند. در میان این دو محور جنگ سرد، ما با یک نبرد تاریخی مابین ساختارهای رقیب برای رهایی سازی و یا تسلیم مواجه هستیم. آن مبارزه هرگز متوقف نشد. به جای آن، پروژه آزادسازی انسان به تعویق افتاد، و وعده آن مبارزه که احترام به انسانیت بود دچار تاخیر شد. از آنگولا تا کوبا، کشورهایی که به پیوندهای همبستگی با شوروی وابسته بودند، با فروپاشی آن ویران شدند. اگر قدرت شوروی عملکردش جنگ طلبی آمریکا را به زیر سوال می برد، عصر تک قطبی شروعی بود بر دوره مصونیت از مجازات. حکمفرمایی کامل آمریکا برای نفوذ بر (یا سرنوشتی) دولت هایی که در مقابل آن قرار می گرفتند آغاز شد؛ حدود ۸۰ در صد دخالت های نظامی آمریکا از سال ۱۹۴۶، بعد از سقوط شوروی به وقوع پیوست. از افغانستان تا لیبی، این جنگ های مهیب هم پروژه جنگ گرایی آمریکا را تقویت کرد و هم پیامی بود بر اینکه مخالفت تا آن سوی مرزهایش قابل تحمل نخواهد بود. بنابراین، این جنگ ها به ایجاد یک تعادل بی رحمانه در نظام سرمایه داری جهانی کمک کرد، و در راه حمایت از حرص و ولع انحصارات، کشورهای جهان سوم را به یک وضعیت دائمی عدم توسعه محکوم کرد. ۱۱

این اهمیت دیدگاه های لنین را در مورد امپریالیسم و کاربرد آنها را برای پروژه انترناسیونال سوم نشان می داد. در یک مرحله پیشرفته، لنین نوشت، سرمایه داری نه تنها کالاها را صادر خواهد کرد بلکه خود

سرمایه را هم صادر می کند-نه تنها ماشین و نساجی، بلکه همچنین کارگاه های ذوب آهن و کارخانه ها را، در جستجوی استثمار کارگران و غارت منابع به خارج نقل مکان می کند. این روند کارگران کشورهای سرمایه داری پیشرفته را کنترل می کند، که با تهدید دائم بیکاری سرکوب می شوند و با رفاهی که غارت امپریالیست آن را ممکن کرده آرام می شوند. در واقع کشورهای پیشرفته سرمایه داری با استثمار مردم خود و مردم و منابع سرزمین های دوردست پیشرفت کرده اند. این رابطه اصولاً پارازیتی، سودآوری و توسعه بلاانقطاع انحصارهای غربی تحت عنوان منافع ملی را استحکام می بخشد، که در نهایت با نیروی قهر پشتیبانی می شود. با گرفتاری در استثمار جهانی، کشورهای جهان سوم نمی توانند امیدی به دستیابی به یک سطح مهمی از توسعه داشته باشند. عقب ماندگی اقتصادی تحولات اجتماعی را متوقف می کند. مردمی که غذا نداشته باشند یا به مدرسه نروند، مریضان خود را نتوانند مداوا کنند یا در صلح زندگی کنند، نمی توانند در مسیر خلاقیت یا آزادی پیشرفت کنند. این عقب ماندگی در وضعیت دولت هایشان منعکس می شود، و در توانایی شان به برقراری روابط با دیگران و مقاومت در برابر تهدیدات خود را نشان می دهد. بنابراین، قدرت جمعی امپریالیسم فرایندهای اجتماعی و اقتصادی را به انحراف می کشد، این امر هم درون بلوک امپریالیست و هم در کشورهای بی که در شرف انتخاب مسیرهای توسعه مستقل هستند، صورت می گیرد. به همین دلیل مبارزه بین امپریالیسم و استعمار زدایی باید به عنوان یک تضاد عمده درک شود، نبردی که آینده بشریت را تعیین خواهد کرد. ۱۲

ما امروز آن امپریالیسم را در کجا پیدا می کنیم؟ آن را در میان دو میلیارد مردمی که برای خوردن تقلا می کنند، پیدا می کنیم. آن را در ضعف، ناسازگاری، یا خشونت که دو-سوم بشریت در دهه آینده با آن مواجه خواهند بود، پیدا می کنیم. آن را در زندگی بسیاری از انسان ها که مرتباً با بالا آمدن امواج آب، مزارع خشک، و شن های خزنده کویری نابود می شوند، پیدا می کنیم، و در میان یک میلیارد از مردمی که حتی مالک یک جفت کفش نیستند. ما آن را در راهپیمایی دشوار، نیروی ده ها میلیونی، دهقانان متکی به کشاورزی معیشتی که به اجبار زمین هایشان را به خاطر تنگدستی و خشونت ترک می کنند، پیدا می کنیم-گریزی مداوم از سرمایه داری که حتی با روایات تخیلی "مخالفان" و "فراریان" از کمونیسم قابل مقایسه نیست. ما آن را در طلا، کبالت، الماس و قلع، فسفات و نفت، روی و منگنز، اورانیوم، و خاک پیدا می کنیم که مصادره آنها رشد سرسام آور و خیره کننده دفتر مرکزی شرکت های غربی و موسسات مالی را دیده است. توسعه جهان غرب، تقویت شده با ضد انقلاب جهانی اش، تصویر متقارن فلاکت جهان سوم است. ۱۳

ناتو و ضد انقلاب

مثل پروژه فاشیسم، ناتو در ضدیت با کمونیسم شکل گرفت. خاکستر جنگ جهانی دوم هنوز در اروپا فروکش نکرده بود که آمریکا در حال بخشیدن دیکتاتورهای فاشیست بود، از فرانسیسکو فرانکو در اسپانیا تا آنتونیو ده الیویرا سالازار در پرتغال. (سالازار بعداً بنیانگذار ناتو شد.) آمریکا و اروپای غربی هزاران فاشیست را در ساختارهای قدرت جذب کردند، و اینکار با عفو هایی که تفاهم نامه های متحدین را در مورد

بازگشت جنایتکاران جنگی نقض می‌کرد، صورت گرفت. این افرادی چون آدولف هویزینگر، افسر ارشد نازی و دستیار هیتلر، را شامل می‌شد. شوروی در پی هویزینگر به خاطر جنایات جنگی اش بود، اما غرب برنامه‌های متفاوتی داشت. هویزینگر در سال ۱۹۵۷ رئیس ارتش آلمان غربی شد و بعداً به عنوان رئیس هیئت مدیره کمیته نظامی ناتو خدمت کرد. در سراسر اروپا، عملیات مخفی “عقب‌بمان” نسل‌های جدیدی افراطی برای خنثی کردن پروژه‌های سیاسی چپ‌گرا پرورش داده شدند-از آغاز حداقل ۱۹۴۸، سیا (سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا) فقط در ایتالیا سالانه میلیون‌ها دلار در اختیار گروه‌های دست راستی گذاشت، و تأکید کرد که اگر حزب کمونیست قدرت را در کشور بدست بگیرد “آماده است که بطور نظامی دخالت کند.” صدها نفر در حملاتی که به وسیله این گروه‌ها صورت گرفت کشته شدند، که بسیاری از آنها به چپ نسبت داده شد-بخشی از “استراتژی تنش” که با ترساندن مردم آنها را وادار کردند که وفاداری‌شان را به جنبش‌های در حال رشد کمونیستی و سوسیالیستی پایان دهند. رهنمودهای ناتو به صراحت براساس “تهدید ایجاد شده بوسیله شوروی”، و بالا رفتن محبوبیت کمونیسم خارج از شوروی در حیطة عملکرد اش، تنظیم شده بود. به این ترتیب، ناتو انتخاب‌های دموکراتیک را محدود کرد و امنیت داخلی اعضایش را تضعیف کرد، تضاد‌های سیاسی را به نفع نظام سرمایه‌داری و خدمتکاران دست راستی اش حل کرد. ۱۴ رهنمودهای تیره ناتو در آنجا متوقف نشدند. اگر تروتسکی جنگ جهانی اول را ترفندی برای درگیر کردن جهان استعماری در جهت تسلیم شدن خودش دید، والتز رادنی همان نیروهایی را شناسایی کرد که در قاره آفریقا در پروژه خصومت آمیز ناتو فعال بودند: “عملاً کل شما آفریقا به یک حوزه عملیاتی ناتو تبدیل شد، با پایگاه‌هایی که شوروی را مورد هدف قرار می‌داد.... مدارک مکرراً نشان می‌دهند که آفریقا بطور فرصت طلبانه ای برای تقویت سرمایه‌داری از نظر اقتصادی و نظامی مورد استفاده قرار گرفت، و بنابراین، در واقع آفریقا مجبور شد که در استثمار خودش شرکت کند.” ۱۵

در کنار پروژه‌هایی چون پروژه اتحادیه اروپا، ناتو نظم امپریالیسم را تغییر داد. اگر بخش اول قرن بیستم به نظر می‌رسید که در جهت مناقشات بی‌پایان مابین امپراتوری بر سر غنائم استعمار در حرکت بود، در دهه ۱۹۵۰ یک مجموعه جدیدی از امپریالیسم شکل گرفت. به طور روز افزونی، توافقنامه‌های تجاری و ساختارهای وام‌دهی به وسیله قدرت‌های سابق استعماری سازماندهی شد که شاهد شراکت غنائم کسب شده امپراتوری در بین خودشان بود. آنها همچنین ابزار خشونت را ادغام کردند. در سال ۱۹۶۵، انقلابی اهل گینه آمیلکار کابرال توضیح داد که چگونه مجموع خشونت غرب از طریق ناتو به آفریقا سرازیر شد، و از جنگ‌های رژیم سالازار بر علیه مستعمره‌های پرتغال در آنگولا، موزامبیک، گینه، و کابو ورده حمایت کرد:

ناتو همان آمریکاست. ما در کشورمان تعداد زیادی سلاح‌های آمریکایی ضبط کرده‌ایم. ناتو همان کشور“ داریم که از سربازان پرتغالی (Mauser) جمهوری فدرال آلمان است. ما تعداد زیادی تفنگ‌های موزر

گرفته ایم. ناتو، لااقل در این مقطع، همان فرانسه است. در کشور ما هلیکوپترهای آلونت وجود دارند. ناتو، همچنین، تا حدودی، حکومت همان مردم قهرمانی است که نمونه های بسیاری از عشق به آزادی ارائه داده اند، یعنی مردم ایتالیا. بله ما از پرتغالی ها مسلسل و نارنجک ساخت ایتالیا ضبط کرده ایم." ۱۶

امروز، سلاح های جنگ انعکاسی است از تنوع کامل "جهان آزاد" که در خطوط مقدم امپریالیسم، از اوکراین و مراکش تا اسرائیل و تایوان، روی هم تلنبار شده اند. آن خشونت موتورش در نقطه تلاقی مرکزی امپریالیسم پیدا می شود، یعنی آمریکا، که توجه اش برای مدت طولانی هژمونی کامل بوده است-تمایلی که انقراض شوروی آن را جذاب تر کرده است. در ۷ مارس ۱۹۹۲، نیویورک تایمز سندی را افشا کرد که طرح هایی برای برنامه هژمونی آمریکا در دوران پسا شوروی ارائه شده بود. این سند (برنامه ریزی راهبردی دفاع) افشا کرد که "هدف ما جلوگیری از ظهور مجدد یک رقیب جدید در قلمرو شوروی سابق یا هر جای دیگر می باشد." این سند معروف به دکترین ولفویتز می باشد، اسم فردی که معاون وزیر دفاع و یکی از نویسندگان آن بود. بدین وسیله هژمونی آمریکا را در نظام جهانی اعلام کرد. این سند شامل فراخوان زیر بود: "رهبری ضروری برای بوجود آوردن و حفاظت از یک نظم جدید" که مانع از تلاش "رقبای بالقوه" برای یافتن نقش برجسته تر در جهان باشند. بعد از افشای این سند، دکترین ولفویتز بوسیله دیک چینی و کالین پاول تجدید نظر شد و تبدیل به دکترین جرج دبلیو بوش شد، که نتیجه اش مرگ و اندوه برای مردم خاورمیانه بود. ۱۷

در آن مقطع، خطوط استراتژی امپریالیسم آمریکا بوسیله زیگنیو برژینسکی، یکی از برجسته ترین معماران امور خارجه آمریکا در قرن بیستم، با اقتدار توضیح داده شد. در سال ۱۹۹۷، او کتاب شطرنج بزرگ: برتری ایالات متحده و الزامات ژئواستراتژیک اش را منتشر کرد. سقوط شوروی، او نوشت، به منزله ظهور آمریکا بود، "نه تنها به عنوان داور اصلی روابط قدرت های اوراسیا بلکه به عنوان قدرت برتر جهان... تنها و، در واقع، اولین قدرت واقعی جهان." در آغاز سال ۱۹۹۱، استراتژی آمریکا در پی برقراری آن قدرت برتر و توقف پروسه تاریخی یکپارچه شدن اوراسیا بود. برای برژینسکی، اوکراین یک "فضای مهمی در صفحه شطرنج اوراسیا" بود-و بسیار حیاتی در بوجود آوردن تعادل در "تمایل عمیق روسیه برای یک نقش ویژه در اوراسیا." آمریکا، برژینسکی نوشت، نه تنها اهداف ژئواستراتژیک خود را در شوروی سابق پیگیری خواهد کرد بلکه "منافع در حال افزایش اقتصادی اش... در بدست آوردن دسترسی نامحدود به منطقه ای که تاکنون بسته بود" ۱۸ نمایندگی می کند

بخشی از آن پروژه از طریق ناتو به مرحله اجرا در آمد. توسعه ناتو با گسترش خزنده نئولیبرالیسم مصادف شد، این روند به سلطه سرمایه داری مالی آمریکا کمک کرده و مجتمع نظامی-صنعتی حریص را که زیربنای بخش مهمی از اقتصاد و جامعه است را حفظ میکند. ۱۹ ارتباط محوری بین عضویت ناتو و نئولیبرالیسم به وضوح به وسیله آتلانتیسیست های (کسانی که طرفدار همکاری نزدیک بین اروپای غربی و آمریکا هستند) برجسته در حین حرکت ناتو به سمت شرق توضیح داده شده است. در ۲۵ مارس ۱۹۹۷، در

یک کنفرانس مجمع یورو-آتلانتیک که در دانشگاه ورشو برگزار شد، جو بایدن، وقتی که سناتور بود، شرایط الحاق لهستان به ناتو را بیان کرد. او گفت "همه اعضای ناتو اقتصاد بازار آزاد دارند همراه با بخش خصوصی که نقش برجسته در آن بازی می کند." او ادامه داد

برنامه خصوصی سازی انبوه یک قدم عمده در جهت درگیر کردن مستقیم مردم لهستان در آینده اقتصادی کشورشان می باشد. اما به این راه بدون توقف باید ادامه داد. من معتقدم که شرکت های بزرگ دولتی هم باید در دست صاحبان بخش خصوصی گذاشته شوند، طوری که آنها در جهت منافع اقتصادی عمل کنند، به جای اینکه در فکر منافع سیاسی باشند.... بیزینس ها مثل بانک ها، بخش انرژی، هواپیمایی دولتی، تولید کننده دولتی مس، و مخابرات باید خصوصی شوند." ۲۰

اعضای اتحادیه امپریالیستی ناتو از همه کشورها می خواهند که بنیاد و اساس حق حاکمیت خود را واگذار کنند-روندی که ما شاهد تکرار دقیق آن در مسیری خشونت آمیز بوده ایم. برای مثال، اخیرا در یک طرح پیشنهادی برای بازسازی پسا-جنگ اوکراین، اندیشکده رند کورپوریشن طرحی را ارائه می دهد که آن را می توان به عنوان برنامه استعمار نو گزارش داد. از "ایجاد یک بازار موثر برای زمین های خصوصی" تا "تسریع خصوصی سازی... ۳۳۰۰ شرکت دولتی،" پیشنهادش یک مجموعه بزرگی از سیاست های لیبرالیزه کردن است که از طریق نفوذ خارجی تحت پوشش جنگ اجرا می شود، شامل قوانینی که اکثریت کارگران اوکراین را از حق مذاکره برای حقوقشان محروم میکند. بنابراین، ماموریت توسعه ناتواز پیشرفت سرطانی مدل جهانی نئولیبرالیسم جدا ناپذیر است، که در بین اعضای کشورهای ناتو تبدیل به یک وضعیت انعطاف ناپذیر استثماری متداول می شود. از کشورهای عضو اتحادیه خواسته شده است که بخش مهمی از اضافه تولید خود را از مسکن، مشاغل، زیرساخت های عمومی در جهت انحصار های نظامی غیرقابل کنترل منتقل کنند، بزرگترین آنها در آمریکا قرار دارد. در این فرایند، این انحصارها هیئت حاکمه کشور را استحکام می بخشند، که، به عنوان مثال در سوئد و فنلاند، تشویق کننده اصلی برای الحاق به ناتو هستند و دینفع اصلی خواهند بود. این فاکتورها تدریجا از آلترناتیوهای ضد سرمایه داری و ضد نظامی جلوگیری می کند، بنابراین سوسیالیزمی در درون ناتو نمی تواند وجود داشته باشد. ۲۱

ماورای ویرانی اقتصادی، الحاق به ناتو با خود لکه ننگ اخلاقی خشونت جمعی غرب را به پدک می کشد. وقتی که کشور مادری من لهستان صندلی جونیور (صغیر یا فرعی) اش را در میز امپریالیست بدست آورد، با پیگیری از مدل فرانسه ویشی (وقتی که فرانسه تحت کنترل آلمان بود) تبدیل به یک دست نشانده و همدست شد. ما مردمی بودیم که، تحت لوای سوسیالیسم، به انتقال تجارب بدست آمده از بازسازی پس از جنگ جهانی دوم به جهان سوم کمک کردیم. آرشیکتک های ما، برنامه ریزان شهری، و سازندگان به طراحی و ساختن پروژه های انبوه مسکن و بیمارستان در عراق کمک کردند. چندین دهه بعد، ما ارتش مان را به آنجا فرستادیم تا همان شهرهایی را محاصره کنند که ما کمک به ساختن آنها کردیم. در پایگاه اطلاعات استر کیوجی کودی در شمال لهستان، ما میزبان یک زندان مخفی امریکایی بودیم، که بازداشت

شدگان بطور شرورانه ای شکنجه شدند-این به منزله نقض آشکار قانون اساسی کشور بود. بودیمکس، کمپانی که زمانی برای بغداد برنامه توسعه طراحی می کرد، حالا ساخت یک دیوار را در مرز لهستان با بلاروس به پایان رسانده است-حائلی بر علیه پناهندگان خاورمیانه که، به گفته هیئت حاکمه لهستان، عملاً مردم ما را با "انگل ها و وپروس ها آلوده می کنند." اگر فاشیسم ایزاری است برای حفاظت سرمایه داری از دموکراسی، ناتو محل پرورش آن است. ۲۲

روسیه و جهان

در سال ۱۹۸۷، میخائیل گورباچف دیدگاهی را برای "خانه مشترک اروپایی" ارائه داد: دکترین خود نگهداری جانشین دکترین بازداری می شود، همانطور که بعداً اظهار کرد، درگیری نظامی را در اروپا غیر ممکن می سازد. فقط سه سال بعد، وعده یک نظم امنیتی بر اساس پیشنهادات گورباچف شروع به شکل گیری کرد. برای مدتی، به نظر می رسید که قابل دسترسی بود. منشور پاریس برای یک اروپای جدید، که به وسیله کشورهای عضو سازمان امنیت و همکاری اروپا در نوامبر ۱۹۹۰ به تصویب رسید، زمینه هایی را برای معماری امنیت مشترک بر پایه "احترام و همکاری" که در منشور سازمان ملل هم قید شده بود در خود داشت. این مدل جدید امنیت متقابل شامل کشورهای عضو شوروی سابق، و روسیه می شد. ۲۳

ظاهراً، اعضای ناتو از این پروسه حمایت کردند و تعهداتی را که جیمز بیکر در سال ۱۹۹۰ به گورباچف در مورد اینکه ناتو "یک اینچ به شرق توسعه داده نمی شود" داده بود، دوباره تایید کردند. نشریه آلمانی اشپیگل اخیراً اسناد و سوابق انگلستان را از سال ۱۹۹۱ افشا کرد که در آن مقامات آمریکا، انگلستان، فرانسه، و آلمان صریح و بدون ابهام بودند: "ما نمی توانیم... عضویت ناتو را به لهستان و دیگران بدهیم." ۲۴

اما بطور خصوصی، دولت آمریکا مشغول برنامه ریزی برای عصر هژمونی اش بود. "ما غالب شدیم، آنها نشدند"، جرج اچ. دبلیو. بوش به هلموت کهل در فوریه ۱۹۹۰ گفت، همان ماه آمریکا به پروسه سازمان امنیت و همکاری اروپا چراغ سبز نشان داد. "ما نمی توانیم اجازه دهیم که شوروی ها پیروزی را از آرواره های شکست بیرون بکشند." هیچ سازمانی "جانشین ناتو به عنوان تضمین کننده امنیت و ثبات غرب نمی شود"، بوش به رئیس جمهوری فرانسه فرانسوا میتران در آوریل آن سال گفت، بدون تردید اشاره اش به پیشنهادهایی بود که در حال شکل گیری در اروپا بود. امواج پیاپی توسعه ناتو ایده ای که یک معماری امنیت مشترک (خارج از تسلط آمریکا) ممکن است که در قاره اروپا ظاهر شود را تدریجاً از بین رفت. ۲۵

با این وجود، حتی تا سال ۲۰۰۶، وزیر امور خارجه روسیه سرگی لاورف در مورد مشارکت در یک "ناتو تحول یافته" صحبت کرد که توجیه آن را در پیشنهاداتی که برای غیرنظامی کردن و همکاری متقابل در خطوطی که در سال ۱۹۹۰ در منشور پاریس ارائه شده بود، می توان یافت. اما ناتو خود را به طرف مرزهای روسیه گسترش داد (در کنار روسیه نه بلکه بر علیه آن). این سیاست توسعه طلبانه فرایندهای ادغام منطقه ای را که در حال پیشروی بود، مورد هدف قرار میداد. در پی بحران مالی ۲۰۰۸-۲۰۰۷،

روسیه و چین به ایجاد زیرساخت های جدید خود برای همکاری منطقه ای بطور چشمگیری سرعت دادند. به موازات آن، چین رفرم های تکتونیک (عمیق) در جهت استقلال بیشتر از بازارهای آمریکا اجرا کرد، برنامه های توسعه و موسسات مالی بوجود آورد که می توانستند خارج از حوزه نفوذ آمریکا عمل کنند. همراه با برزیل، هندوستان، و آفریقای جنوبی، روسیه و چین در سال ۲۰۰۹ پروژه ایجاد بریکس شروع شد. ابتکار کمربند و جاده فقط چهار سال پیش براه افتاد. این فعالیت ها همزمان با افزایش فروش انرژی روسیه هم به چین و هم به اروپا بود، و شرکت بسیاری از کشورهای اروپایی در ابتکار کمربند و جاده. اصرار اتحادیه اروپا به سیاست بیرحمانه ریاضت اقتصادی و پس از فرسودگی بنادر و پلها (زیرساخت ها) به علت عدم سرمایه گذاری در آنها اعضای آن به چین روی آوردند. این رویدادها نقطه شروعی بود برای اولین بار در چندین قرن که تجارت در اوراسیا خارج از چارچوب خصومت آمیز، و بر اساس مشارکت به جای سلطه، صورت بگیرد. ۲۶

این روش از تجارت تهدیدی بود بر به اصطلاح 'نظم جهانی مبتنی بر قانون'، مجموعه هنجارهای غیر رسمی که سلطه اقتصادی و سیاسی آمریکا را حفظ می کند. از عصر شوروی، استراتژیست های آمریکا تهدید ویژه تجارت انرژی اروپایی-روسی بر علیه منافع آمریکا را شناختند، خطاری که بوسیله دولت آمریکا از بوش تا بایدن تکرار شد. بنابراین درک روشن این بود که این روند باید متوقف می شد. وقتی که حرکت غرب به طرف پیرامون شرقی اروپا ادامه پیدا کرد، خطوط این استراتژی روشن تر شد. گزارش هایی مثل مقابله با روسیه: رقابت از موضع برتر، در سال ۲۰۱۹ بوسیله اندیشکده رند انتشار یافت، و به امر استراتژیکی که برژینسکی بیش از دو دهه قبل آن را شناخته بود، معنی داد. از توقف صادرات گاز روسیه به اروپا و مسلح کردن اوکراین، تا تشویق به تغییر رژیم (رژیم چنج) در بلاروسیه و تشدید تنش ها در جنوب قفقاز، این گزارش لیست بزرگی از اقداماتی را ارائه می دهد که هدفش از هم پاشیدگی آن است. اگر روسیه داوطلبانه تسلیم به منافع غرب نشود، مجبور به این کار خواهد شد، حتی اگر کل اوراسیا مجبور به پرداخت هزینه آن شود. به نو استعمار کشتی اوکراین (هدفی که هزینه ۵ میلیارد دلاری را قبل از سال ۲۰۱۴ ضروری ساخت) یک حرکت بسیار مهمی را روی صفحه شطرنج اوراسیا را نمایندگی می کرد، درست همانطور که برژینسکی پیش بینی کرده بود. ۲۷

تهدید آشکاری را که این سیاست ها بر امنیت روسیه بوجود می آوردند برای رهبری آمریکا حداقل از سال ۲۰۰۸ واضح بود. "کارشناسان به ما می گویند که روسیه به ویژه نگران بود که اختلافات عمیق در اوکراین بر سر عضویت در ناتو، با اکثریت روس تبارهای مخالف عضویت در آن، می تواند به جدایی عمیق، همراه با خشونت یا بدتر از آن جنگ داخلی، منجر شود،" رئیس سازمان سیا ویلیام برنس به سفیر آمریکا در مسکو نوشت. "در اینصورت، روسیه باید تصمیم بگیرد که آیا دخالت بکند یا نه؛ تصمیمی که روسیه می خواهد با آن مواجه نشود." ۲۸

روسیه دو راه در پیش رو داشت: تسلیم شدن به یک کشور پیرامونی (فرعی) که در دهه ۱۹۹۰ به آن تحمیل شد، یا ادغام عمیق تر با دیگر کشورهای اوراسیا. این نوع از شکاف همچنین انعکاسی از دو گرایش در طبقات حاکم در روسیه می باشد. یکی از آنها امیدوار بود که روسیه ائتلاف نزدیکتری را با سرمایه مالی غرب هماهنگ با مدل دهه ۱۹۹۰ در پیش می گرفت، که شاهد افزایش شدید ثروت تعداد محدودی به نسبت خارق العاده ای بود. این گرایش هوا خواهانی در افرادی مثل آلکسی ناوالنی پیدا کرد، که مشاورش لئونید ولکوف یک استراتژی سیاسی ارائه می دهد که، در یک پروژه تغییر رژیم با هدف بازگرداندن طبقه کمپرادور طرفدار غرب و با حمایت طبقه متوسط حرفه ای در حال رشد در شهرهای بزرگ، چپ را کنار می زد. دیگری یک گرایش سرمایه داری دولتی را نمایندگی می کند که در پی تمرکز بیشتر قدرت اقتصادی بود و در نهایت می توانست در یک اقتصاد مبتنی بر دخالت دولت راهش را پیدا کند. برای مدت طولانی، دولت ولادیمیر پوتین این دو گرایش را مدیریت کرد، الاکلنگی پرمخاطره بین نئو لیبرالیسم تهاجمی و تلاش برای استقلال اقتصادی. اما در شرایطی که تضادها با افزایش تهاجمات غرب تشدید می شدند، مسیر توسعه روسیه تدریجا به طرف گرایش دوم مستقر شد-امروز به شکل شکفت انگیزی که تحریم های غرب نتیجه معکوس (بومرنگ زده) داشته است، خود را نشان می دهد. روسیه حالا بطور منظم چین سوسیالیست را به عنوان مدلی برای تقلید ترویج می دهد. ۲۹

علائم حرکت به طرف این گرایش در سال ۲۰۰۷ قابل رویت بود. در آن سال، پوتین در کنفرانس امنیت مونیخ یک سخنرانی ارائه داد. تضعیف قوانین بین المللی، گسترش جهانی قدرت آمریکا، و "استفاده بیش از حد و بدون کنترل نیرو،" او گفت، بوجود آورنده شرایط عمیق عدم امنیت در سراسر جهان بودند. او این تحولات را با پویندگی نابرابری جهانی و مسئله فقر بی ارتباط نمی دانست، یکی از مکانیسم های اصلی امپریالیسم را اینطور تعریف کرد: "کشورهای توسعه یافته همزمان یارانه های کشاورزی خود را حفظ کرده و دسترسی به تولیدات معماری فناوری برتر (تکنولوژی پیشرفته) را برای بعضی از کشورها محدود می کنند،" سیاستی که به حفظ عقب افتادگی شدیدی در جهان سوم کمک کرده است. برای پوتین، سیاست قدرت نمایی نظامی یک جانبی در جهت پیشبرد سیاست تمکین بود، که نه فقط در ناتو به نمایش گذاشته می شد اما در اشکال دیگر قدرت نظامی آمریکا در سطح جهان خود را بروز می داد.

اگر تهاجم غرب روسیه را به طرف اولویت دادن به توسعه مستقل کشاند، آن فرایند تاریخی همچنین روسیه را به طرف همکاری در پروژه های بزرگ با جهان سوم برد. در روسیه تهدید به "بازگشت به دهه ۱۹۹۰" چیزی به جز خطر از بین بردن شرایطی که برای استقلال اقتصادی ایجاد شده است، نبود و به وجود آوردن آن نوعی از تحقیر که بیشتر ملل جهان آن را تجربه کردند. این، به نوبه خود، جهان تک قطبی تحت رهبری آمریکا را قوی تر کرده و ظرفیت های چند جانبه گرایی معنی دار را در نظام جهانی تضعیف می کند. عکس العمل روسیه به یکپارچگی اوراسیا شتاب بخشیده است (در پی روابط قوی با چین، هندوستان، و

همسایگان منطقه ای اش) در حالی که مشارکت هایش با ایران، کوبا، ونزوئلا، و دیگر کشورهای که تحت فشار امپریالیسم هستند گسترش می دهد. از آمریکای لاتین تا آسیا، بسیاری از کشورها عکس العمل مشابه داشتند. اگر کشور-دولت و هویت روسیه مابین گرایش های شرقی و غربی در یک نوسان بدون کنترل بود (در حالی که عقاب نماد ملی اش بطور مبهم به هر دو جهت نگاه می کردند) روسیه در نهایت در وضعیتی قرار می گرفت که خود را هم در گذشته و هم حال قویا در جهان سوم مستقر می کرد. "غرب آماده است که از هر خطی برای حفظ نظام نئو استعماری عبور کند که به آن اجازه دهد با اتکا به بقیه جهان زندگی کند،" پوتین در سال ۲۰۲۲ گفت. غرب حاضر است که "به خاطر سلطه دلار و تکنولوژی جهان را چپاول کند، از بشریت خراج واقعی بگیرد، منبع اولیه ثروت بدون استحقاقش را تصاحب کند، این چیزی به جز رانت Oپرداختی به هژمون نیست." ۳

الزامات مادی که روسیه و جهان سوم را به سوی مشارکت کشانده است، انزوای قدرت های غربی در جنگ محکومیت و محاصره اقتصادی بر علیه روسیه را توضیح می دهد. در حالی که سران غرب شکل گیری اتحاد جهانی در محکومیت حمله به اوکراین را اعلام کردند، "اتحادیه اروپا و جهان در کنار مردم اوکراین می ایستند،" اولاف اسکوگ نماینده اتحادیه اروپا در سازمان ملل گفت، اما اعداد در مجمع عمومی سازمان ملل تصویر دیگری را ارائه می دهند. در نشست اضطراری برای رای گیری در مورد "تهاجم بر علیه اوکراین" در مارس ۲۰۲۲، ۱۴۱ کشور در حمایت از آن رای دادند، ۳۵ کشور رای ممتنع دادند و ۵ کشور بر علیه آن رای دادند. ۴۰ کشوری که رای ممتنع یا بر علیه آن رای دادند شامل هندوستان و چین-مجموعا اکثریت جمعیت جهان را شامل می شود. نیمی از این کشورها از قاره آفریقا بودند. ۳۱

اگر ملل جهان بر اساس رای محکومیت روسیه تقسیم شوند، آنها در مخالفت بر جنگ اقتصادی بر علیه روسیه باقی می مانند. در اینجا، کشورهای غرب قدیم خود را کاملا منزوی می یابند. از ۱۴۱ کشوری که روسیه را محکوم کردند، فقط ۳۷ کشور از بلوک امپریالیست قدیم و وابستگانشان تحریم ها را بر علیه روسیه اجرا کردند: انگلستان، کانادا، کره جنوبی، سوئیس، ژاپن، استرالیا، نیوزلند، تایوان، سنگاپور، و ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا. تحریم ها "مکانیسمی برای ایجاد صلح و توافق" نیستند، وزیر امور خارجه آرژانتین سانتیاگو کافیرو گفت. "ما اقدام به هیچ گونه عمل تلافی جویانه نخواهیم کرد چون ما می خواهیم که روابط خوبی با همه دولت ها داشته باشیم،" رئیس جمهور مکزیک آندرس مانوئل لویز اوبرادور گفت. ۳۲ در نوامبر، ۸۷ کشور رای ممتنع یا مخالف بر علیه یک قطعنامه ای دادند که از روسیه درخواست می کرد به اوکراین غرامت بدهد. جهان سوم نمی خواهد که هیچ نقشی در بند و بست های محور آتلانتیک شمالی (ناتو) داشته باشد.

غرب منزوی و نادیده گرفته شده یکبار دیگر به تهدید، تهمت، و تحریک کشورهای فقیر برای ملحق شدن به نغمه سرایان محکومیت اخلاقی و جنگ اقتصادی بر علیه روسیه متوسل شده است. در اوج این تهدیدها، موضوع تنبیه و مجازات مطرح می شود. آمریکا هندوستان، چین و دیگر کشورهای را که به روابط

اقتصادی شان با روسیه را ادامه دهند تهدید به تحریم کرده است، حتی وقتی که در حرکتی برای تعدیل آثار بالا رفتن قیمت نفت به دنبال احیای نیکلاس مادورو در ونزوئلا بود. این چیزی به جز تهدید ملل جهان برای حمایت از ستمگران نیست. ۳۳

در این جنگ سرد جدید، مثل جنگ های استعماری قرن پیش، آرزوهای بسیاری برای ساختن زندگی هایی بر مبنای شان انسان ماورای خطوط گسل ایدئولوژیک بنا شده است. امروز، ارتباطات بین کشورهای جهان سوم بر علیه تهدیدات امپریالیسم در حال استحکام است. چین شی جین پینگ و هند نارندرا مودی، در حالی که دنیایی از اختلافات در پروژه های سیاسی و اعتقاداتشان وجود دارد، داشتن "ذهنیت جنگ سرد" را رد می کنند. کشورهای آمریکای لاتین هم با این ذهنیت مخالفند. وقتی که آمریکا نشست قاره آمریکا را فراخواند به استثنای کوبا، ونزوئلا، و نیکاراگوئه-روسای جمهوری مکزیک و بولیوی آن را بایکوت (تحریم) کردند. دیگران به خاطر عدم دعوت آن کشورها خشم خود را ابراز کردند. "یکپارچگی تمام قاره اروپا" لویز اوبرادور گفت، تنها راه مواجه شدن با "خطری می باشد که جهان با زوال اقتصادی آمریکا" مواجه است.

۳۴

مقاومت سرسختانه در مقابل آهنگ صدای آژیر جنگ سرد جدید فوریت چند قطبی گرایی را تاکید می کند. چند قطبی گرایی پادزهری است برای ناهماهنگی های تحمیل شده در جهان سرمایه داری که بیش از پانصد سال گذشته را شامل می شود، و عصر تک قطبی از آن حفاظت کرده است. اگر انسان می خواهد امیدی برای حل بحران های تمدنی عصر حاضر داشته باشد (از پاندمی تا فقر، از جنگ تا فاجعه زیست محیطی) باید یک سیاست خارجی بر اساس توسعه مستقل و همکاری بر علیه فعالیت مطیع سازی امپریالیست بوجود بیاورد. آن همکاری، در حالی که شکل می گیرد، تبدیل به یک سرزنش عمیق از تکنولوژی تفرقه اندازی برای سلطه شده است که بوسیله قدرت های استعمارگر و امپریالیست برای چندین قرن بکار گرفته شده است. این همکاری با منطق نظم نئولیبرالی در تضاد است، زمینه حرکتش را محدود می کند و کنترل اش را بر اقتصاد ملل فقیر تضعیف میکند. چند قطبی گرایی قدمی است در جهت ابراز پروژه های آلترناتیوی که خارج از حوزه فعالیت های انباشت سرمایه انحصاری می باشد. و به همین دلیل، ژرف ترین تهدیدی است که جهان غرب تاکنون با آن مواجه شده است. "خطرناک ترین سناریو"، برژینسکی در تخته شطرنج بزرگ نوشت، این است که "ائتلاف ضد هژمونی که اتحادش به علت ایدئولوژی نیست بلکه به خاطر نارضایتی های مکمل است." برژینسکی البته از دیدگاه ژئوپلیتیکی نه اقتصاد سیاسی به آن نگاه می کرد. اما نارضایتی های مکمل که در حال نشان دادن خودش می باشد ریشه اش مادی است. این نارضایتی ها در رابطه با مسائل بنیانی مربوط به شان و بقای انسان است. به همین جهت، از پان آفریقاییست ها تا ائتلاف اوراسیا، پروژه های همکاری مابین ملل به اولین هدف های مجازات امپریالیست تبدیل می شود.

در سال ۱۹۶۰، انقلابی اهل غنا قوام نکرومه یک سخنرانی داشت. او گفت، «موج عظیم تاریخ در جریان است و در حال حرکت با خود واقعیت های سخت زندگی و روابط انسانی را یکی بعد از دیگری به سواحل واقعیت حمل می کند.» برای طرفداران وحدت ملت ها صحبت کردن در مورد واقعیت های سخت زندگی چه معنایی دارد؟ چه نوعی از روابط میان مردم ملل گوناگون می تواند جوابگوی بحران های عصر ما باشد؟

این سوالها مرا دوباره به مباحث انترناسیونال سوم سوق می دهد. بدون تردید، امروز شرایط تغییر یافته است. قدرت های استعماری قدیمی دیگر درگیر جنگ های بی پایان بر علیه یکدیگر نیستند بلکه فعالیت های امپریالیستی شان اشتراکی است. استراتژی جدیدشان بر مبنای تخلیه منابع مردم و ملل جهان است. در بحران تسلیحات هسته ای و زیست محیطی، ما شاهد ظهور سنگین شبخ انقراض بشر (به خاطر عملکردهایش) بر فراز جوامع انسانی هستیم. اما یک دیدگاه لجوجانه بر جای خود باقیست: تنها راه چیره شدن بر سرمایه داری قطع جهانی شاهراه هایی است که منجر به انباشت سرمایه می شود. همانطور که ام.ان. روی بیش از یک قرن قبل از این استدلال کرد و تاریخ آن را به سادگی نشان داده است، تا زمانی کارگران و ثروت جهان سوم تغذیه کنند، سرمایه (troughs) که قدرت های غرب بتوانند از فیدرهای داری به حرکت مخرب خود ادامه خواهد داد. این مسیرها، امروز، به وسیله نیروهای نظامی پر قدرت که برای لگد مال کردن مردم و نابودی کشورها آماده اند، محافظت می شود.

این برای کسانی که در مرکز امپراتوری زندگی و کار سیاسی می کنند چه معنایی دارد؟ من سه تز را در ادامه تحلیل های پیشین پیشنهاد می کنم

انقلاب پیش از این در حرکت است. از زمانی که اولین مبارزات ضد استعماری به وقوع پیوست، (۱) انقلاب بر علیه امپریالیسم (یا سرمایه داری در ابعاد بین المللی اش) در حال پیشرفت در مسیر پر پیچ و خم پروژه جهان سوم بوده است. مردم جهان سوم، با در اختیار داشتن ظرفیت توقف جریانات بهره برداری امپراطوری که جهان ما (مرکز امپراتوری) را بوجود آورده است، موتور تغییرات مترقی برای بشریت هستند.

آنهایی که در غرب هستند عناصر برجسته انقلاب نیستند. انقلاب اروپا به طور بیرحمانه ای به وسیله (۲) هیئت حاکمه که حامی آن امپریالیست چپاولگر بود، خرد شد. با عدم دسترسی به قدرت دولتی، چپ در کشورهای امپریالیستی نمی تواند شرایط فرایندهای تکنونیک (تحولات عظیم) که در حال وقوع می باشد، دیکته کند، و نباید آنها را به سمتی هدایت کند که برای طبقات حاکمه پوشش ایدئولوژیک مهیا کند. برای کسب قدرت در انتخابات نزدیک یا استراتژی های پارلمانی قدرت بیش از حد به امپریالیست ها داده شده

است. با امکانات محدودی که در اختیار داریم قادر به ساختن هیچ قدرتی بر علیه دشمنان رسمی طبقات حاکمه نیستیم.

چپ ضد امپریالیست در غرب در درون هیولا در حال فعالیت است. ضعف چپ در غرب تصویر (۳) متقارن از قدرت طبقات حاکمه است. در لحظاتی که بورژوازی غرب با چالش تاریخی به هژمونی اش مواجه است، مسئولیت ما این نیست قدرت آن را مجدداً تایید کرده و با رفرم های ضعیف (میلکوتاست) سرمایه داری را در مقابل تضادهای فاجعه آمیزش تحکیم بخشیم، بلکه باید برای شکست نهایی اش بر علیه آن مبارزه کنیم. این دشمنی است که ما با اکثریت مردم جهان و سیاره ای که در آن زندگی می کنیم مشترک هستیم.

اما مهمترین مسئولیت ما بازپس گیری سوسیالیست ضد امپریالیسم به عنوان یک راه برای اندیشه و عمل می باشد-باید به جای فعالیت بر علیه تغییرات انقلابی در راستای آن کار کنیم. هیچ جانشینی برای بازیابی جسارت سیاسی که ما در به اصطلاح پایان تاریخ (فوکویاما) از دست دادیم وجود ندارد، و این زمانی به وقوع پیوست که سوسیالیسم جهانی از مواضع خودش عقب نشینی کرد و ایدئولوژی امپریالیست اعلام کرد که وجودش به اجتناب ناپذیری اکسیژن است. تاریخ به جایی نرفته است. امروز، تاریخ از ما می خواهد که در تحلیل امپریالیسم شفاف باشیم، بی امان در حملاتمان بر علیه آن بوده، و جسارت در تجسم آلترناتیوی بر سرمایه داری که جوابگوی فریادهای طبقه کارگر در جوامع مان باشد-فریادهایی که بار دیگر راست افراطی به آن جلب شده است.

شرایط بسیار حساس است. آیا جهان سوم به پا خواهد خواست، و به سلطه چندین قرن قدرت های استعماری بر اکثریت عظیمی از مردم جهان پایان می بخشد، و راه را برای حداقل امکان یک پروژه سیاسی متفاوت در سطح جهانی باز می کند؟ یا اینکه نیروهای امپریالیستی به کشاندن ما به مسیر جنگ و فروپاشی زیست محیطی ادامه خواهد داد؟ جواب آن بستگی به تعهد قوی و مصمم ما به یکی از این راه ها دارد، که در تضاد دیالکتیکی با یکدیگر هستند. این بستگی به ما دارد که روایت میراث خونین غرب را مطالعه کنیم، و از نیروهایی که با آن مقاومت کرده اند یاد بگیریم. آن را با مبارزاتمان تلفیق کنیم، آگاهی کلید بازسازی جهانمان است. این ما را قادر می سازد که همگام و همراه با مبارزات شجاعانه و سرزنده جهان سوم بر علیه سلطه در حال زوال طبقات حاکمه غرب با سازندگی به پیش برویم. ما نمی توانیم جوابگوی فریادهای بشریت باشیم اگر ما آنچه را که می خوریم از گرسنگان غصب کنیم.

پاول وارگان سازمان دهنده و پژوهشگر در برلین و هماهنگ کننده دبیرخانه پروگرسو اینترنشنال است.

بازگردان از: [مانتلی ریویو](#) - ژانویه ۲۰۲۳

Notes

၁. ⇐ Bertolt Brecht, "To Posterity," Chicago Labor and Arts Festival (blog), chilaborarts.wordpress.com.

၂. ⇐ Minutes of the Second Congress of the Communist International, Fourth Session, July 25, 1921, Marxists Internet Archive, marxists.org.

၃. ⇐ V. I. Lenin, "Report of The Commission on The National and The Colonial Questions," in *The Second Congress of The Communist International* (Publishing House of the Communist International, 1921).

၄. ⇐ Robert J. Miller, "Nazi Germany and American Indians," *Indian Country Today*, August 14, 2019. See Pedro Marin, "Domenico Losurdo interviewed by Opera Magazine (2017)," February 22, 2022, redsails.org.

၅. ⇐ Tom Kingston, "Britain 'secretly backed' Mussolini's March on Rome," *The Times*, October 3, 2022; Alden Whitman, "Harry S. Truman: Decisive President," *New York Times*, December 27, 1972; Michael S. Sherry, *In the Shadow of War* (New Haven: Yale University Press, 1995), 182; Arthur Bryant, *Triumph in the West* (London: Collins, 1959), 478.

၆. ⇐ George Kennan, "The Sources of Soviet Conduct," *Foreign Policy*, July 1, 1947.

၇. ⇐ Branko Milanovic, *Income, Inequality, and Poverty During the Transition from Planned to Market Economy* (World Bank, 1997).

၈. ⇐ David Stuckler, Lawrence King, and Martin McKee, "Mass Privatisation and the Post-Communist Mortality Crisis: A Cross-National Analysis," *Lancet* 373, no. 9661 (2019).

၉. ⇐ Mary Buckley, "Human Trafficking in the Twenty-First Century," in *Gender Politics in Post-Communist Eurasia*, ed. Linda Racioppi and Katherine O'Sullivan (East Lansing: Michigan State University Press).

၁၀. ⇐ Memorandum by the Director of the Policy Planning Staff (Nitze) to the Deputy Under Secretary of State (Matthews), Office of the Historian (Washington, DC: U.S. Department of State, 1952).

၁၁. ⇐ Barbara S. Torreon and Sofia Plagakis, "Instances of Use of United States Armed Forces Abroad, 1798-၂၀၂၂," (Washington, DC: Congressional Research Service, 2022).

12.↔ V. I. Lenin, *Imperialism: The Highest Stage of Capitalism* (London: Penguin Classics, 2010); Walter Rodney, *How Europe Underdeveloped Africa* (London: Verso, 2018).

13.↔ World Health Organization, *The State of Food Security and Nutrition in the World 2021* (2021); Vijay Prashad, "Solely Because of the Increasing Disorder: The Thirty-Sixth Newsletter," *Tricontinental*, September 9, 2021.

14.↔ Ronald Landa, "Previously Unpublished Draft Defense Department History Explores U.S. Policy toward Italy, Spotlights Role of Flamboyant Envoy, Clare Boothe Luce," *National Security Archive*, February 7, 2017.

15.↔ Rodney, *How Europe Underdeveloped Africa*, 189.

16.↔ Amílcar Cabral, "The Nationalist Movement of the Portuguese Colonies," *Marxist Internet Archive*, marxists.org.

17.↔ Patrick E. Tyler, "U.S. Strategy Plan Calls for Insuring No Rivals Develop," *New York Times*, March 8, 1992.

18.↔ Zbigniew Brzezinski, *The Grand Chessboard* (New York: Basic, 1997), 51, 209.

19.↔ James M. Cypher, "The Political Economy of Systemic U.S. Militarism," *Monthly Review* 73, no 11 (April 2022): 23-37.

20.↔ *The Debate on NATO Enlargement, Hearings Before the Committee on Foreign Relations, 105th Congress, vol. 4, 373* (1997).

21.↔ William Courtney, Khrystyna Holynska, and Howard J. Shatz, "Rebuilding Ukraine," *The RAND Blog*, April 18, 2022; "Arms production," *Stockholm International Peace Research Institute* (2020), accessed June 15, 2022; Lily Lynch, "Joining the West," *Sidecar* (blog), *New Left Review*, May 20, 2022.

22.↔ Jan Cienski, "Migrants Carry 'Parasites and Protozoa,' Warns Polish Opposition Leader," *Politico*, October 14, 2015.

23.↔ Christian Nünlist, Juhana Aunesluoma, and Benno Zogg, *The Road to the Charter of Paris* (Vienna: OSCE, 2017); *Charter of Paris for a New Europe* (Paris: OSCE, 1990).

24.↔ Klaus Wiegrefe, "Neuer Aktenfund von 1991 stützt russischen Vorwurf," *Der Spiegel*, February 18, 2022.

25.↔ Mary E. Sarotte, "A Broken Promise? What the West Really Told Moscow About NATO Expansion," *Foreign Affairs* 93, no. 5 (2014): 90-97.

۲۶.↔ Vijay Prashad, “The United States Wants to Prevent a Historical Fact— Eurasian Integration,” Tricontinental, July 7, 2022.

۲۷.↔ James Dobbins et al., Extending Russia: Competing from Advantageous Ground (Santa Monica: RAND Corporation, 2019).

۲۸.↔ “Nyet Means Nyet: Russia’s NATO Enlargement Redlines,” cable from William J. Burns, 2008, Wikileaks.

۲۹.↔ Alexey Sakhnin, “The February Theses—The Left and the Political Crisis in Russia,” Progressive International, April 21, 2021.

۳۰.↔ “Signing of Treaties on Accession of Donetsk and Lugansk People’s Republics and Zaporozhye and Kherson Regions to Russia,” Office of the President of Russia, September 30, 2022.

۳۱.↔ Farnaz Fassihi, “The U.N. General Assembly Passes a Resolution Strongly Condemning Russia’s Invasion,” New York Times, March 2, 2022.

۳۲.↔ Bala Chambers, “Argentina Rejects Sanctioning Russia: Foreign Minister,” Anadolu Agency, March 4, 2022; Jalen Small, “Mexico, Brazil Leaders Ignore Their UN Delegates, Refuse to Sanction Russia,” Newsweek, April 4, 2022.

۳۳.↔ Jordan Fabian and Josh Wingrove, “India to Face Significant Cost If Aligned with Russia, U.S. Says,” Bloomberg, April 7, 2022; Michael Martina, “U.S. Says China Could Face Sanctions If It Supports Russia’s War in Ukraine,” Reuters, April 6, 2022; Marianna Parraga and Matt Spetalnick, “U.S. Ties Easing of Venezuela Sanctions to Direct Oil Supply,” Reuters, March 9, 2022.

۳۴.↔ “López Obrador pide a América Latina un frente común por el declive de EU ante China,” SinEmbargo, July 5, 2022.

مانتلی ریویو

برگردان: علی اورنگ